

## یادی از شعاع الملك

كودك بودم مردی بلند قد ورشید از بازارچه قیل شیراز می گذشت. قندی و چای و نان و پنیری می خرید و بکنج خانه اش می خزید . بیچاره بازیچه كودكان كوی بود وی شعاع الملك بود بعدها دانستم كه شاعری عظیم است سخن درمشتن موم بود وما كودكان كوی ، بوی لولق الشعرا لقب داده بودیم . دنبالش می افتادیم با فریاد و هیاهو و كف زدن مسخره اش می كردیم برآستی چه دنیای مسخره ای ! آخر عمر بوسواس فقر دچار بود كتابخانه بزرگی داشت اهل آنتیک و چینی جمع كردن بود بر سر تولیت هفت تنان شیراز صبح و شام در اداره اوقاف می گشت .

در هجو گستاخ بود هجویه های وی هنوز بر سر زبانهاست هر كس و ناكسی كه چشم در چشمش می دوخت و مختصر ایستادگی می كرد از تیغ هجوش لصیبی می برد . در هزاره فردوسی قصیده ای غرا ساخت و بچنگك مرحوم ملك الشعراى بهار رفت . قصیده اش در كتاب هزاره فردوسی درج است . روزی در كتابخانه مجلس بودم و از كرم آقای رحیمی كتاب تذكرة الشعراء شیراز كه بخط شعاع - الملك بود یافتم در پایان این تذكرة سواد مراسله ای بود كه شعاع الملك با آقای سالارچنگك در دوشنبه ۲۸ ذی حجه ۱۳۵۱ هجری قمری نوشته است مرحوم سالار چنگك نیز از ادا بامنوران شیراز بود خاندان محترمی داشت و دارد شیراز روزی جامع هنر دوستان بود از لواف و بزازو آهنگر و قصاب تا اعیان و مستوفیان و لشكریان همه اهل ادب بودند با دل خویش و دل شهر راز و نیازها داشتند . تذكرة مرحوم شعاع - كتاب آثار عجم فرصت الدوله نموداری از مجمع ادبای فارس است .

بهر تقدیر حیف آمدم این مکتوب كه از آثار شعاع الملك است چاپ شود آنرا در ذیل می آورم از متن مکتوب خواننده پی می برد كه سخن شعاع الملك چیست . مرحوم شعاع الملك همت بسیار در كار ادب صرف كرد . كتب خانه غنی داشت مثل كتابخانه های دیگر بید از مرگش بر باد رفت خوشبختانه قسمت اعظم از آثارش در كتابخانه مجلس بعدها جمع آوری شد از جمله چند تذكرة شعراست كه با رویه خاص خود كه توأم با پر خاش بود نوشته است خدا پدید گردانندگان

کتابخانه مجلس را بیامرزده که به حفظ این آثار می کوشند ، خدا رحمت کند  
شام الملک را که گویا تا سال های ۲۰ و ۲۱ زنده بود و خدا گناه يك عده بچه  
لایشر را که در دروازه سعدی بودند و باین مرد ادیب می گفتند لئق الشعرا  
ببخشد .

\*\*\*

سواد مر اسله به آقای سالار جنگك دوشنبه ۲۸ ذی حجه ۱۳۵۱ هجری  
قمری نبوی صلی الله علیه وآله وسلم .

قربانت شوم مرقومه مطاعه ۴ فروردین عزو صل و شرف حصول ارزانی  
داشت در این نامه چیزیکه اسباب سرگرمیم گردیده و می گردد و ساعتی از خیالات  
متشنته فارغ البالم می سازد همانا همان خطوط آقا زادگان عظام است که خداوند  
عالمان همگان را از چشم زخم زمانه غدار محفوظ بدارد و روز بروز بر ترقیات  
ایشان بیفزاید در این مرقومه جات مبارک خط آقای منوچهر خان بنظر نرسیده  
انشاء الله جزمشغله تحصیل و گرفتاری رسیدن بدرجه تکمیل مانع و تأویل  
دیگری نداشته باشد از طرف من خانم منیره را با آقای کاوس خان دیده بوس  
نموده تا ایشان عرض ارادت را به آقای منوچهر خان و خانم فرنگیس برسانند  
از خانم های معظمه محترمه احوال پرسسی می نمایم و استدعای دعا از هر دو  
معظمه دارم .

راجع بکتابی که در نزد آقای مسعود السلطان است چندین بار دیدارش  
رفته جزیک فقره ملاقات نگردیده وعده کرده اند که کتاب را در نمایند بهر شکلی  
که بوده باشد از ایشان مسترد خواهم ساخت .

از مخدوم خود اطلاعی ندارم کسی بود و نبودش را نشان نمی دهد مظلون  
آنکه بجهت اشیاء مسروقه سر نمش کرده اند . هر روز مادرش طوری خاک بر سر  
می کند که منتهی بضعف و غش می گردد . خدا بفریاد آن بیچاره و من بیچاره  
برسد .

راجع بچکامه ارسالی و تنقیدات خیالی بندگان حضرت اشرف آقای  
قوام الملک دامت شوکته متأثرم که بزرگ سخن شناس بمثابه معظم له قافیه را  
چرا بیازند و نایفه عصر خود را در عرض متشاعران دوره طلایی گذارند زبان  
بونواس و جریری در کام لازم است که چنین جامه سراید و خود را معرفی دفتر  
ایام نماید . تشبیه شکوفه را به پیری از خصائص مختصه میرزا حبیب قانی دانسته اند  
این طور نیست دیگران هم قبل از وی گفته اند کمال اسمعیل اصفهانی در تصیده  
ردیف بشکوفه گوید :

همانا که باشد ذ هول قیامت      که می پیرزایدز مآدر شکوفه  
و نیز در آن قصیده گفته :

چو دندان بیفتاده بودش ز پیری فکند از دهان میوه بر در شکوفه  
و نیز گوید :

چو پیران زند بر عصا تکیه وانگه جهد همچو طفلان ز چنبر شکوفه  
ایضاً در همین قصیده گوید :

مگر شاخ مشتق شیخوخت آمد که ماند به شیخی معمر شکوفه  
چو پیر سحر خیز خیزد سحرگه بر آواز الله اکبر شکوفه

از آن گذشته مضمون مال میدان است ، هر کس بهتر گفت گوی سخن را  
برده و بر دیگرانش رجحان است. نه من آوردم این بدعت بعالم جز يك نفر  
خاقانی شیروانی که بیشتر مضامین اشعارش از فکر بکر خود است کدام يك از  
اساتید سخن مضامین دیگری را استعمال نکرده و بخود نبسته است؟ حافظ  
از سعدی سعدی از امیر معزی ، امیر معزی از فرخی اخذ مضامین کرده اند الی  
ما شاء الله بلکه گاهی مصرع یا بیتی را سر تا پا در اشعار خود آورده اند نه بطرز  
تضمین که شاعر منتظر است حتی استادالاساتید فردوسی درگاه لزوم مضامین  
اشعار دقیقی و اسدی را بکار بسته اگر بی ادبی به اساتید گذشته نمی شد کتابی  
مبسوط در این باب تألیف می کردم و اشعار اقتباس شعرارا از یکدیگر بشاهدمی -  
آوردم تا کشف ظنون گردد و گفته ام بصدق مقرون آید در جواب انتقاد بقافیة  
وزیری از طرف بنده به حضرت اشرف عرض کنید مگر پیاده داخل مهره های  
شتر نج نیست سواره هم که در کار نبود که پیاده در برابرش اسب تازی کند و بر  
صنعت مراعات نظیرش بیفزاید گذشته از آن اگر گفته شده بود پیاده او وزیری  
می کند شونده استنباط می کرد که فقط یکی از کارهای او عاقلانه بوده و بس  
آن کس که گفته فهمیدن شعر از سرودنش مشکلتر است ، چندان بی جا نگفته گذشته  
از حضرت عالی که در ادبیات مقامی معلوم دارید دوسه نفری را در طهران می شناسم  
که شاعر و حقی شناسند آقای ملک و ثوق الدوله ضیاء لشکر نقادی سخن را از ایشان  
خواسته تا بر معلوماتشان بیفزاید در خصوص مجدهمگر آنانی که بایشان ارادت  
ندارند سهل است از مقام شاعری وی سرموئی کاسته نخواهد شد و او به تصدیق  
سخنش در نزد سخن سنجان سومین مرتبه سخنوری را حائز است اگر تصدیق  
بیجائی راجع بشیخ امامی کرده از نقطه نظر سیاست وقت بوده مطلقاً تذکره  
شرا بخوبی این نکته را درک کرده معذورش دارند بمخادیمی که می خواهند  
حفظ مقام گویندگان گذشته و حاضر را نمایند و از خواجه فخرالدین همگر  
متغیر و متغیرند تا چرا امامی را بشیخ ترجیح می دهد با اینکه در اول قطعه اش  
مقام شیخ را معین می کند بگویندشان نظر بمقام علمی هر وی با سعدی شیرازی  
آن نقادی چندان بی مناسبت نبوده است و آن کس که دامن عصمتش آلوده به -  
سهو و نسیان نکر دیده کیست ؟ فتحعلی خان صبا را رضاقلی خان هدایت با حکیم  
ابوالقاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه برابر گذاشته و روسپی زنان روسپه بی

پدرتراهات نوبت را با شاهنامه حکیم طوسی برادر پنداشته‌اند نه چونی درکار است نه چرایی نه طبییی پیدا شود نه دوائی بلی تناسب اجزاست وروابطاعضا بتازه بیاض کهنه نظم ونثری که قسمت اصلی او بخط احمد بن علی بن همایون است ودرسنه ۷۸۸ هجری استنساخ شده در این ایام بدست من افتاده بیاض مذکور شامل قطعاتی است که میانه شیخ وامامی رد و بدل شده رجحان دادن امامی را بر شیخ از مندرجات بیاض بخوبی استنباط می‌توان نمود در آن بیاض بنظر رسید که شیخ سعدی ومجد همگرا فرید خراسانی دریک دو بینی هجو کرده بهجهت اطلاع سرکارعین عبارت بیاض را ذیلامی نکارد وهی هذه درپیش اتابک سعد زنگی رحمة الله سعدی ومجد همگرو فرید خراسانی حاضر بودند اتابک فرمود بمجد همگر که مثل تو چیست گفت: من گاو عنبرم. سعدی گفت من شهد و شکرم. فرید گفت من فردا بگویم که چیستم روزی دیگر بهمین مجلس حاضر شد گفت:

خر گفت دی که من به مثل گاو عنبرم شاخ زقوم گفت که من شهد و شکرم چون نیک بنگری بحقیقت بحال من سگ به ز من باصل ومن ازهر دو بهترمانتهی (حاشیه) (دربیاض فرید خراسانی نوشته واین غلط است فرید خراسانی معاصر انوری ومداح سلاجقه بوده است می‌نماید که این فرید، فرید اصفهانی است که مداح اتابکان فارس وبفرید احوال معروف بوده است) (مؤلف مجمع الفصحا می‌گوید بعضی او را پسر امامی هروی وبرخی اولاد مجد همگر شیرازی دانسته‌اند) پس از خواندن دوبیتی فوق عرق عصبیتم در حرکت آمده قطعه ذیل را که باعظام رمیم شاعر بی ادب عتاب و خطاب دارد مرتجلا ساخته ملاحظه نمائید وبنظر دوستان سخن شناس برسانید نظربهم ولایتی فرید با آقای وحید بنظر می‌رسد درایشان درنگیردو بهجهت درج درارمغان درنپذیرد.

### قطعه

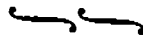
دجال اصفهان که فریدی با حولی	نه گا و عنبری تو و نه شهد وشکری
گر در جحیم ماه حمیت بود شراب	گر در بهشت عدن لب حوض کوثری
باشد عتاب من بمظام رمیم تو	هر چند در فشار نکیرین منکری
کردی جسارتی چو به پا کان روزگار	در دور روزگار بدشنام در خوری
در مجلس اتابک سعدار تراست راه	نی در ردیف سعدی ونی مجد همگری
یک حرف راست گفته‌ای اندر تمام عمر	در وصف حال خویش چو از خویش مخبری

گفتی باصل کمترم از سگ دروغ نیست

ازسگ هزار مرتبه در رتبه کمتری

می‌نماید که مشروحه نظم ونثر بنده با آقای قوام‌الملک بی‌جواب است.

## شاهکارهای ادبی



در نخستین شماره دوره سیزدهم مجله شریفه « وحید » مقاله مختصری زیر عنوان « دوشاهکار ادبی از دو شاعر اصفهانی » بقلم فاضل محترم آقای ذکائی بیضائی بنظر رسید که گویا ذکر شاهکار اولی مقدمه یا وسیله‌ای برای تعریف و توضیح شاهکار دومی بوده است .

شاهکار اولی قصیده معروف شصت و دو بیتی میرزا صادق ناطق است که هر مصرع آن ماده تاریخ تذهیب گنبد مطهر حضرت معصومه درقم می‌باشد که بدستور فتح‌علی شاه در سال ۱۲۱۸ ( یکهزار و دو بیست و هیجده ) انجام یافته است و درباره میرزا صادق ناطق و توانایی او در گفتن ماده تاریخ بهترین توصیف همانست که هدایت در مجلد دوم « مجمع الفصحاء » چاپ اول نوشته است : « او را در فن تاریخ گویی و عددجویی قدرتی عجیب و صنعتی غریب بوده و الحق در این فن گوی سبقت از اقران می‌روده چنانکه اکثر از قصائدش هر مصرعی مکرر مکرر قصیده قصیده فریده مشتمل بر ابیات عدیده بهمین نهج تمام نمودی از جمله قصیده در سال اتمام ایوان حضرت معصومه مرحومه همشیره علی بن موسی الرضا علیه آلافا التحیته و الثناء عرض کرده مشتمل بر شصت و دو بیت که عبارت از یکصد و بیست و چهار مصرع خواهد بود تمام مصارع تاریخست ، عجیب آنکه لفظ شصت و دو بیت هم همان تاریخست ، عجیبتر اینکه یکصد و بیست و چهار مصرع را هم چون بحساب اعداد شمارند همان تاریخست ، کتابی در این علم نوشته در سنه ۱۲۳۵ ( یکهزار و دو بیست و سی و پنج ) رحلت نموده اشارش کمیابست » ه

شاهکار دومی دو بند از ترکیب بند مشهور میرزا نعیم اصفهانی متولد سال ۱۲۷۲ ( یکهزار و دو بیست و هفتاد و دو ) هجری قمری قمری شاعر و مبلغ معروف بهائی می‌باشد که یکی در چهار بحر و دیگری در هفت بحر خوانده می‌شود .

درباره این دو بند از ترکیب بند میرزا نعیم اولاً - اظهار تحیر نموده‌اند که چرا مرحوم ذکاء الملک محمد علی فروغی در کتاب مختصر بدیع خود با وجود اشاره به آنها ابیات را ذکر نفرموده است . ثانیاً - ابیات این شاعر بهائی را

مکرر توصیف کرده و با عباراتی مانند « بی نظیر در تاریخ ادبیات فارسی » ، « تازگی بکمال دارد » ، « معجزه است » ، « هیچ نظیر ندارد » ستوده اند .  
 با عرض معذرت راجع به طلب اول با استحضار می‌رساند که چون این ترکیب بند را شاعری بهائی وسخت متعصب سروده بوده و همه در مدح پیش از حد معقول و توصیف « من یظهره الله » بودن میرزا حسینعلی ملقب به بهاء‌الله می‌باشد مرحوم فروغی که با فضل و علم بسیار سیاستمدار هم بوده بعلم اینکه مبادا با نقل ابیات میرزا نعیم از طرفی اشخاص نادان و مغرض او را بترویج آثار بهائیت متهم سازند و از طرف دیگر بهائیان همین نقل ساده را که نظیرش ( یعنی نقل مطلبی از مخالف ) در کتب ادبی و علمی و مذهبی بسیار دیده می‌شود دلیل بهائی بودن او قرار دهند همانطور که در باره مرحوم شوریده فصیح‌الملک و گروهی از رجال علم و سیاست این کار را کرده‌اند از اینرو واژگرنام میرزا نعیم و نقل ابیاتش خودداری فرموده بوده است و غیر این ظاهرأ هیچ علت دیگری وجود نداشته است و اگر آن مرحوم نمونه‌هایی از تفننات ادبی که بسیار دشوار تر از کار میرزا نعیم بوده و ما در همین سلسله مقالات قسمتی از آنها را نقل می‌کنیم به یاد داشتند نیازی باین اشاره هم پیدا نمی‌کردند و از آن‌ها نمونه‌ای در کتاب خود ایراد می‌فرمودند .

اما درباره طلب دوم باید دانست که برخلاف نظر نویسنده محترم اینگونه شاهکارها در ادبیات فارسی و عربی سابقه فراوان دارد و من در مقدمه دیوان مرحوم صابر همدانی که در هنگام نوشتن آن بعلمت عواطف دوستی و تأثر شدید از مرگ نابهنگام او عنان قلم گسیخته شده بود و بهر سوی می‌تاخت سوابق متعددی از این قبیل تفننات نقل کرده‌ام و اینک بمنظور رفع استعجاب خوانندگان شریف مجله وحید قسمتی از آنچه آنجا نوشته‌ام اینجا می‌آورم و به چند شاهکار ادبی فارسی و عربی دیگر نیز اشاره می‌کنم اما پیش از آنکه باصل موضوع پرداخته شود لازم می‌داند علت توانایی ادیبان فارسی زبان و عرب را در اقیانوس این نوع تفننات بسیار بسیار مختصر و فشرده به عرض برساند :

علت عمده قادر بودن ادیبان فارسی زبان در ادبای شاهکارهای ادبی بدون شك آمیختگی لغات فارسی با لغات عربی است که در نتیجه سخن سریان این زبان برای بیان يك مفهوم چندین لفظ در اختیار داشته و باسانی توانسته‌اند الفاظی را انتخاب کنند که مقصودشان را اداء نماید و قدرت ترکیب کلمات فارسی با یکدیگر و به صورت واحد درآمدن آنها هم کار را آسانتر ساخته است و چون دائره لغت عرب وسیع و دارای مشتقات و مترادفات و مجازات فراوانست هم گویندگان عرب قادر به اتیان این بدایع بوده‌اند و هم به سبب انتقال خصائص زبان آنان که مزید بر خصایص زبان فارسی گردیده ادبای زبان فارسی توانسته‌اند شاهکارهایی بوجود آورند که مایه شگفتی است .

علل و عوامل دیگری هم وجود دارد که چون بیان آنها در اینجا منظور نیست بشرح و بسط نمی پردازد اما همینقدر گفته می شود که ادیبان این دو زبان صفها از الفاظ دلخواه در برابر خویش می دیده اند که بایک اشاره هر يك زیر فرمانشان قرار می گرفته است و یکی از نمونه های بارز این فرمانروایی در ملک سخن که ما بجهت تبرک شاهکارها را بدان آغاز می کنیم آنست که ابن ابی الحدید در شرح خویش بر « نهج البلاغه » چاپ مصر ج ۴ ص ۳۶۵ ، و همچنین سید علی خان مدنی در « انوار الربیع » : باب الحذف ص ۷۶۹ ، نقل کرده اند که : روزی گروهی از صحابه گرد هم نشستند و در این موضوع سخن می راندند که کدامیک از حروف الفباء بیشتر در کلمات وجود دارد ، باتفاق گفتند حرف الف علی علیه السلام که حاضر بود وقتی اجماع آنانرا بر این امر دید برخاست و ارتجالاً خطبه ای را که فاقد حرف الف است ایراد فرمود و این خطبه به خطبه « موقه » شهرت یافته و سه صفحه و نیم از چاپ مصر شرح ابن ابی الحدید را فرا گرفته است . کسانی که این خطبه را در شرح ابن ابی الحدید مطالعه خواهند کرد باید بدانند که در سطر ۱۳ صفحه ۳۶۷ عبارت « زاول جریده » که دارای حرف الف است در همان شرح چاپ تهران ( ج ۲ جزء ۱۹ ) به صورت « تزول جریده » آمده و در انوار الربیع این عبارت اصلاً وجود ندارد . در کتاب منتخب « جواهر الاسرار » تألیف آذری طوسی ترکیبی از مولانا حسین متکلم بفارسی نقل گردیده که دارای پنج صنعت از صنایع مشکله بدیع است : در بند اول تمام کلمات عاری از حروف نقطه دار است ، در بند دوم تمام حروف نقطه دار است . در بند سوم التزام صنعت مقلوب مستوی رعایت شده و آن چنانست که اگر حروف تمام مصراعها و تمام بیت آخر را بازگو نه کنیم همان ترکیب اول بیرون می آید ، در بند چهارم صنعت « خیفه » آورده شده و آن چنانست که يك کلمه تمام حروفش منقوط و يك کلمه تمام حروفش غیر منقوط است در بند پنجم « رقطا » التزام گردیده و آن چنانست که در اینجا به جای کلمات ، کلیه حروف یکی نقطه دار و دیگری بی نقطه است .

این ترکیب که هر بندی از آن دارای ابیات متعدده است در کتاب مزبور نقل گردیده و چون چاپ اینگونه ابیات که اگر حرفی از حروف آنها غلط بچاپ رسد موضوع اصلی فوت می شود با اغلاط فراوان چاپی که دره طبوعات فارسی دیده می شود دشوار است و تقریباً یقین حاصل است که بی غلط بچاپ نخواهد رسید از نقل آنها در این جا خودداری می شود و اگر جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر

محترم مجله وحید تمهید فرمایند که آن‌ها را بدون غلط بچاپ رسانند در مقالات بعدی نقل خواهیم کرد .

در همان کتاب منتخب « جواهر الاسرار » دو بیت مذکور است که آن‌ها را به سیزده بحر می‌توان خواند و آن دو بیت اینست :

بکرم می بیری گوی سخارا ز فلک

بدرم می بجزی حمد و ثنار از بشر

بگذر می بدری صف عدو را چو قضا

بقدم می سپری فرق سها را چو قدر

چگونگی استخراج بحر را از این دو بیت باز بهمان علت که عرض شد

نمی‌توان در اینجا نقل کرد مگر در صورت تمهید جناب آقای وحید نیا .

قصیده مصنوع سید ذوالفقار شروانی از شعراء قرن هفتم هجری در مدح صدرالماستری وزیر شروان که در صله آن سید ذوالفقار ( بنا بر آنچه دولتشاه نوشته ) هفت خروار ابریشم دریافت داشت مشتمل بر توشیحات و دوائر و زحافات متعدد است و از هر یک بیت آن چندین ابیات و مضارع متلون در بحر مختلفه استخراج می‌شود و در تذکره دولتشاه سه بیت از این قصیده مصنوع نقل شده که از آن‌ها بیتهی در بحر دیگر استخراج گردیده است و رشید و طواط ذیل عنوان « متلون » در کتاب حدائق السحر ( چاپ مرحوم عباس اقبال ) می‌گوید : احمد منشوری مختصری ساخته است و آنرا خورشیدی شرح کرده نامش « کنز انرائب » جمله آن از این ابیات متلونست در آنجا بیتهی آورده است کی بهی واند وزن بتوان خواند .

بقیه از صفحه ۱۳۸

تمنای است اگر پاکت آقای فریود و ابن یوسف را رسانیده‌اند مطالبه جواب نمایند . سواد مشروح در اجاع بتکیه هفت تنان چنانچه از بین نرفته باشد مسترد فرمائید باقی ایام عمر و اقبال مستدام . شعاع

\* از مجموعه خطی « تذکره الشعراء شعاع » تألیف محمد حسین شعاع الملك شیرازی نقل گردید . این مجموعه بشماره ۹۳۹۲ در کتابخانه مجلس شورای

ملی به ثبت رسیده است .